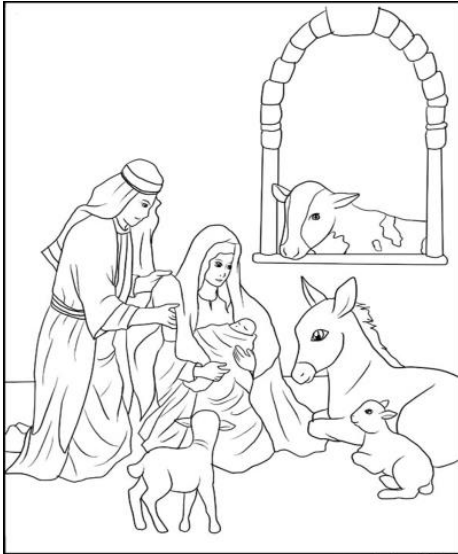


کریسمس مبارک! Frohe Weihnachten!

تولد عیسی مسیح



www.malvorlagen-bilder.de

^{۳۴} مریم از فرشته پرسید: «اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به من نرسیده است!»

^{۳۵} فرشته جواب داد: «روح القدس بر تو نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. از این رو آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد. ^{۳۶} بدان که خویشاوند تو الیزابت نیز شش ماه پیش در سن پیری باردار شده و بزودی پسری بدنیا خواهد آورد؛ بلی همان کسی که همه او را نازا می خواندند. ^{۳۷} زیرا برای خدا هیچ کاری محال نیست!

^{۳۸} مریم گفت: «من خدمتگزار خداوند هستم و هر چه او بخواهد، با کمال میل انجام می دهم. از خدا می خواهم که هر چه گفتی، همان بشود.» آنگاه فرشته ناپدید شد.

ای دختری که مورد لطف پروردگار قرار گرفته ای! خداوند با توست!»

^{۲۹} مریم سخت پریشان و متحیر شد، چون نمی توانست بفهمد منظور فرشته از این سخنان چیست.

^{۳۰} فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس! زیرا خدا بر تو نظر لطف انداخته است! ^{۳۱} تو بزودی باردار شده، پسری بدنیا خواهی آورد و نامش را عیسی خواهی نهاد. ^{۳۲} او مردی بزرگ خواهد بود و پسر خدا نامیده خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد ^{۳۳} تا برای همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند. سلطنت او هرگز پایان نخواهد یافت!»



تولد عیسی مسیح

۲ در آن زمان، اوگوستوس، امپراطور روم، فرمان داد تا مردم را در تمام سرزمینهای تحت سلطه امپراطوری سرشماری کنند. ^۲ این سرشماری زمانی صورت گرفت که کرینیوس، از جانب امپراطور، فرماندار سوریه بود.

^۳ برای شرکت در سرشماری، هر شخص می‌بایست به شهر آبا و اجدادی خود می‌رفت. ^۴ از اینرو، یوسف نیز از شهر ناصره در استان جلیل، به زادگاه داود پادشاه یعنی بیت‌لحم در استان یهودیه رفت زیرا او از نسل داود پادشاه بود. ^۵ مریم نیز که در عقد یوسف بود و آخرین روزهای بارداری خود را می‌گذراند، همراه او بود.

^۶ هنگامی که در بیت‌لحم بودند، وقت وضع حمل مریم فرارسید، ^۷ و نخستین فرزند خود را که پسر بود، دنیا آورد و او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه آنجا برای ایشان جا نبود. ^۸ در دشتهای اطراف آن شهر، چوپانانی بودند که شبانگاه از گله‌های خود مراقبت می‌کردند. ^۹ آن شب، ناگهان فرشته‌ای در میان ایشان ظاهر شد و نور جلال خداوند در اطرافشان تابید و ترس همه را فروگرفت. ^{۱۰} اما فرشته به ایشان اطمینان خاطر داد و گفت: «نترسید! من حامل مژده‌ای برای شما هستم، مژده‌ای برای همه مردم! ^{۱۱} و آن اینست که همین امروز

مسیح، خداوند و نجات‌دهنده شما، در شهر داود چشم به جهان گشود! ^{۱۲} علامت درستی سخن من اینست که نوزادی را خواهید دید که در قنذاق پیچیده و در آخور خوابانیده‌اند!»

^{۱۳} ناگهان گروه بیشماری از فرشتگان آسمانی به آن فرشته پیوستند. آنان در ستایش خدا، می‌سرائیدند و می‌گفتند: ^{۱۴} «خدا را در آسمانها جلال باد و بر زمین، در میان مردمی که خدا را خشنود می‌سازند، آرامش و صفا برقرار باد!»

^{۱۵} چون فرشتگان به آسمان بازگشتند، چوپانان به یکدیگر گفتند: «بیایید به بیت‌لحم برویم و این واقعه عجیب را که خداوند خبرش را به ما داده است، به چشم ببینیم.»

^{۱۶} پس با شتاب به بیت‌لحم رفتند و مریم و یوسف را پیدا کردند. آنگاه نوزاد را دیدند که در آخوری خوابیده است. ^{۱۷} چوپانان بی‌درنگ ماجرا را به گوش همه رساندند و سخنانی را که فرشته درباره نوزاد گفته بود، بازگو کردند. ^{۱۸} هر که گفته‌های آنان را می‌شنید، حیرت‌زده می‌شد. ^{۱۹} اما مریم، تمام این رویدادها را در دل خود نگاه می‌داشت و اغلب درباره آنها به فکر فرومی‌رفت.

^{۲۰} پس چوپانان به صحرا نزد گله‌های خود بازگشتند و خدا را سپاس می‌گفتند بسبب آنچه مطابق گفته فرشتگان دیده و شنیده بودند.

